

۱ مرداد ۱۳۹۸ - شماره: ۱۲۲

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

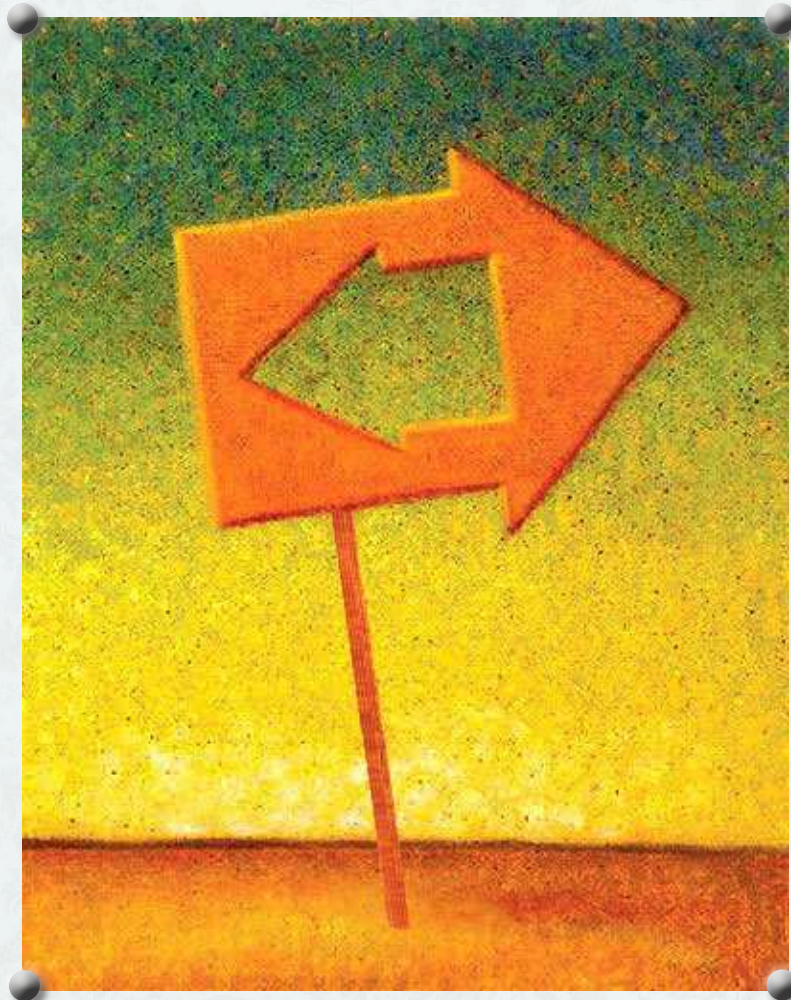
پارادوکس جمهوری اسلامی

نویسنده مقاله:

مهدیار حکیمی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



طی ماه‌های اخیر، مردم سختی کشیده‌ی ایران، افول اقتصادی و رفاه مادی را به موازات انحطاط معنویات تجربه می‌کنند و چشم امید به کارگزاران و دولت‌مردانی دارند که فارغ از دغدغه و نگرانی در جهت حل مشکلات معیشتی و اجتماعی مردم، بر سر تصاحب مصادر قدرت به جان یکدیگر افتاده‌اند و چون بازیگران بازی شیطانی شطرنج، همواره مراقب وضعیت حریف، گرفتن نقطه‌ی ضعف، وارد آوردن ضربه و مهم‌تر از همه هیاهو و تبلیغات عاری از انصاف و مروت و تقوا هستند. در چنین شرایطی اکثریت مردم، خسته از بار مشکلات عدیده‌ای که با هر قانون مجلس، مصوبه‌ی دولت، سخنرانی فلان شخصیت و تصمیم فلان مسئول روز به روز بر آن‌ها افزوده می‌شود، مأیوس از بهبود اوضاع و مستأصل و حیران، تنها نظاره‌گر این بازی شیطانی هستند.

به راستی چرا حاصل مدیریت کسانی که داعیه‌ی «حکومت اسلامی» و «عدالت علوی» داشتند، اکنون کشوری شده است که مردم نجیبش علی‌رغم داشتن سرمایه‌های ارزشمند انسانی، اقتصادی، فرهنگی و دینی، شرایط نامطلوبی را در عرصه‌های مذکور تجربه می‌کنند؟ گره کار کجاست؟

برای رسیدن به پاسخ، می‌بایست نکات مهمی مورد عنایت قرار گیرد:

متناقض‌نمای «جمهوری» «اسلامی»:

با نظر به ادعای پایه‌گذار حکومت ایران و نظریات وی، چنین بر می‌آید که وی مصرّ به تشکیل «حکومت اسلامی» بوده و در ظاهر موفق به آن هم شده است، اما برای تعیین میزان تطابق قول و فعل او با منابع اصیل اسلام، یعنی قرآن کریم و سیره‌ی پیامبر و عترت وی (صلوات الله علیهم)، مقایسه‌ای به شرح زیر خواهیم داشت:

با مراجعه به آیات قرآن و شیوه‌ی حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین دو کتاب شریف «بازگشت به اسلام» و «هندسه‌ی عدالت» اثر حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، نکات زیر در مورد حکومت اسلامی به دست می‌آید:

بنابر آموزه‌های جناب منصور، وحدت مبدأ در سه بُعد ثابت است: تکوین، تشریع و تحکیم (نگاه کنید به: بازگشت به اسلام ۲۴۶ الی ۲۵۱)؛ توضیح این که جهان خلقت توسط یک خالق واحد، خلق شده است، روزی داده می‌شود و بی‌وقفه تدبیر می‌گردد (توحید در تکوین). همچنین تنها اوست که شایستگی وضع قانون و تعیین بایدها و نبایدها را دارد - به لحاظ علم و اشراف به تمام زوایای پیدا و پنهان عالم امکان - (توحید در تشریع). به علاوه، تنها اوست که شایسته‌ی حکومت بر جهان (به منظور تطبیق احکام بر موضوعات آنها) است، اما به لحاظ محدودیت‌های مادی جهان خلقت، خداوند این امر را از طریق نصب «خلیفه‌ای» انجام می‌دهد که «هدایت‌یافته» - مهدی - توسط اوست (توحید در تحکیم).

در گام بعدی باید بدانیم که «عدالت» به معنای قرار دادن هر چیز و هر کس در «جای خود»، مقصود اصلی از حکومت است و این هدف متعالی تنها توسط حکومتی قابل تحصیل است که از یک سو «هر چیز و هر کس» و از سوی دیگر «جای هر چیز و هر کس» را در «نظام هستی» بداند و «توان» جابه جایی را داشته باشد و از اشتباه در آن «مصون» باشد. این ویژگی‌های چهارگانه همان اشراف و سلطه‌ی «حقیقی» بر «نظام هستی» است که اولاً و بالذات، جز برای «خالق» آن ممکن نیست. بر این اساس می‌توان گفت که «حق حاکمیت»، تنها از آن خالق هستی است و «منحصراً» حاکمیت اوست که «عدالت مطلق جهانی» را محقق تواند کرد. (نگاه کنید به: هندسه‌ی عدالت، ص ۳۲)

بر مبنای مطالب یاد شده بدیهی است که «مردم» در اداره‌ی امور جامعه نمی‌توانند نقشی جز آن چه خداوند برایشان تعیین فرموده داشته باشند؛ شاهد این مدعا این فرمایش خداوند در قرآن کریم است: ﴿و

مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (احزاب / ۳۶)؛ «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نمی‌رسد که وقتی خداوند و پیامبرش فرمانی صادر کردند برایشان در کارشان اختیاری باشد و هر کس از خداوند و پیامبرش نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری دچار شده است.»

نکته‌ی اساسی این است که مبنای اداره‌ی جامعه، امر و نهی خداوند حکیم است و رضایت و کراهت مردم نه تنها در این مورد نقشی ندارد، که گاه جریان امور کاملاً برخلاف خواست مردم است؛ دلیل آن هم فرمایش خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره / ۲۱۶)؛ «و چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید درحالی که آن خیری برای شماست و چه بسا چیزی را خوش می‌دارید در حالی که آن شری برای شماست و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید». لذا نمونه‌های فراوانی در امت‌های گذشته می‌یابیم که پیامبران خدا با قاطعیت بر اوامر الهی ایستادگی و از پذیرفتن خواست مردم اجتناب کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، زمانی که بنی اسرائیل از پیامبرشان خواستند حاکمی برای جنگ با جالوت برگزینند، وی طالوت را به عنوان «برگزیده‌ی خداوند» معرفی فرمود: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ (بقره / ۲۴۷)؛ «و پیامبرشان به آنان گفت که خداوند برای شما طالوت را به عنوان حاکم برانگیخته است.» و علی‌رغم مقاومت مردم و اصرار ایشان بر انتخاب شخصی که با معیارهای ایشان مانند ﴿سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾ (توانمندی اقتصادی) منطبق باشد، پیامبر خدا علیه السلام بر معیارهای الهی مانند ﴿بَسْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (فزونی علم و توان جسمی) تأکید می‌کند و مجدداً بر «انتصاب» طالوت توسط «خداوند» تأکید می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره / ۲۴۷)؛ «و خداوند حکومتش را به هرکس که بخواهد می‌دهد.»

نکته‌ی مهم دیگر این که حاکمان الهی همواره بیش از آن که واسطه‌ی تأمین منافع مادی و دنیایی مردم باشند، به رشد عقلی و شناختی مردم و پای‌بندی آن‌ها به این «شناخت» در شرایط دشوار نظر داشته‌اند؛ فرایند ارزشمندی که ظاهری خشن و نامطلوب، اما باطنی زیبا و متعالی دارد؛^۱ چنان که جناب طالوت در طول مسیر حرکت به سوی میدان نبرد با دشمن برون، خبر از ابتلا به نبرد با دشمن درون می‌دهد: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ﴾ (بقره / ۲۴۹)؛ «پس چون طالوت به همراه لشکریان روانه شد، گفت: هر آینه خداوند شما را با نهري می‌آزماید، پس هرکس از آن بیاشامد از من نیست و هرکس از آن نخورد او از من است، مگر کسی که با دست خود یک مشت برگیرد.»

۱. همان طور که فرموده است: ﴿لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾ (الحديد / ۱۳)

نتیجه این که در حکومت دینی، خالق و مدبر و شارع و حاکم خداوند است و مردم می‌بایست برای رسیدن به هدف والایی که خداوند از خلقت ایشان منظور داشته است، مطابق با خواست خداوند زندگی کنند و این تفسیر زیبایی «لا اله الا الله» و ترجمان توحید است.

با بررسی تاریخ حضور انسان بر زمین، به روشنی دریافت می‌شود که حکومتی با ویژگی‌های مذکور در طول این دوران چندین هزار ساله به ندرت مجال ظهور یافته است، گرچه خلفاء خداوند همواره برای برپایی آن مجاهدت‌ها نموده و سختی‌ها کشیده‌اند.

طی سال‌های اخیر، فقیه و مرجعی برخوردار از مقبولیت عامه، به زعم خود و بر مبنای دریافت‌هایی ظنی و استدلال‌هایی نادرست^۱ حکومتی «جمهوری» با وصف «اسلامی» تشکیل داد و با تمام توان از آن دفاع نمود و حفظ آن را حتی از حفظ جان امام مهدی صلوات الله علیه (خلیفه‌ی خدا) واجب‌تر شمرد!!!^۲؛ چه خون‌ها و عرق‌ها ریخته شد؛ چه سختی‌ها و دله‌رها به مردم تحمیل گردید و اکنون نه دنیای مردم تأمین است و نه آخرتشان تضمین!

بسیار به جاست که «جمهوری اسلامی» را با «حکومت دینی» - که ذکر آن گذشت - مقایسه نماییم.

چنان که از واژه‌ی «جمهوری» بر می‌آید، این ساختار مشروعیت خود را از «رأی مردم» می‌گیرد؛ یعنی «یکصد و هشتاد درجه» زاویه با حکومت دینی! بنای حکومت «جمهوری» را اندیشمندان و نظریه پردازان غربی نهاده‌اند^۳ و مبنای اندیشه‌ی آن‌ها، یا «بی‌خدایی» بوده است یا «بسته بودن دست خدا»^۴؛ لذا با این پیش فرض که خداوند برنامه‌ای برای اداره‌ی جامعه‌ی بشریت نداشته، تلاش کرده‌اند در جهت فراهم نمودن زمینه‌ی برخوردار شدن همه‌ی انسان‌ها از رفاه و آرامش و آسایش، مقرراتی را وضع نمایند. نهایت هنر این اندیشمندان این بوده است که به افراد تفهیم کنند اگر زندگی بی‌دغدغه و آرامی را می‌خواهند، باید طوری زندگی کنند که به آرامش و آسایش دیگران لطمه‌ای نخورد؛ چیزی که هرگز توفیقی در تحقق آن نداشته‌اند و نخواهند داشت!

۱. در کتاب «ولایت فقیه» چنین استدلال می‌شود (نقل به مضمون): برای اداره‌ی جامعه بر مبنای احکام شرع، نیاز به حکومتی است که حدود الهی را اجرا نماید و آن، حکومت خلیفه‌ی خدا بر زمین است (این حرف درستی است)؛ اکنون که خلیفه‌ی خدا غایب است و ممکن است تا هزار سال دیگر هم ظهور نکند، نمی‌توان احکام و حدود الهی را معطل گذاشت و به هرج و مرج تن داد؛ لذا باید حکومتی تشکیل داد که فقها در رأس آن باشند.

نظریه‌پرداز این نظر شاذ، به دلیل غفلت از «علت» غیبت امام مهدی صلوات الله علیه، که کوتاهی و عدم آمادگی و حمایت مردم است؛ راه را به خطا رفته، به جای تلاش برای فراهم نمودن زمینه‌ی حکومت امام علیه السلام، زمینه را برای حکومت خود و امثال خود فراهم می‌کند. مردمی که حکومت وی را پذیرفتند و برای حفظ آن جان و مال و آبرو دادند، یقیناً با راهنمایی او برای حکومت امام معصوم بیش از این‌ها مایه می‌گذاشتند، ولی افسوس که جان‌ها و مال‌ها و آبروها و امنیت‌ها در راهی صرف شد که نباید.

۲. روح الله خمینی: «حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر و لو امام عصر باشد، اهمیتش بیش‌تر است.» (صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، ص ۳۶۴)

۳. رجوع کنید به کتاب «روح القوانین» منتسکیو و «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو

۴. چنانکه فرموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاؤُهُمْ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (المائدة / ۶۴)

در حکومت جمهوری، بنای همه چیز بر رضایت و کراهت مردم است (مقایسه کنید با حکومت دینی)؛ کسی می‌تواند در رأس قدرت بماند که هرچه بیش‌تر به توقعات و نیازهای مردم (اعم از حقیقی یا کاذب) پاسخ گوید.^۱ به نظر نمی‌رسد این وضعیت جز «شرک» یا «کفر» یا «نفاق» شایسته‌ی نام دیگری باشد. حکومتی که در آن عده‌ای قانون وضع می‌کنند؛ عده‌ای دیگر آن را به اجرا می‌گذارند و عده‌ای دیگر بر اجرای قانون نظارت دارند و برای پیش‌گیری از فساد هم تلاش می‌شود این سه گروه از یکدیگر مستقل باشند (نظریه‌ی تفکیک قوا)؛ چنان‌که مشاهده می‌شود، «خدا» در این نظام، هیچ جایگاهی ندارد، گویی مطابق عقیده‌ی برخی، جهان را خلق و به حال خود رها کرده است!

حال تصور کنید بر این نظامی که از اصل تا فرع، بنا بر کفر و الحاد دارد و کاملاً شیطانی است، نام «اسلامی» بگذاریم!

این مقایسه‌ی دو حکومت از منظر قرآن کریم بود. اما با رجوع به عقل هم می‌توان تضاد این دو و سست بودن مبنای عبارت «جمهوری اسلامی» را دریافت. انسان موجود پیچیده‌ای با ده‌ها نیاز و استعداد کوچک و بزرگ است که تنها خالق او به آن‌ها واقف است. در حکومت توحیدی، این خالق است که تعیین می‌کند هر کس با توجه به نیازها و استعدادهایش مناسب چه جایگاهی است؛ اما در حکومت جمهوری، در ابتدا «اکثریت» مردم هستند که تعیین می‌کنند چه کسی یا کسانی تعیین‌کننده‌ی جایگاه اشخاص باشند. بد نیست نگاهی به ویژگی‌های اکثریت در جوامع امروزی داشته باشیم:

«اکثریت» مردم در نظام فعلی جهان - که حاصل مدیریت ابلیس و جنود جنّی و انسی وی است - در منجلابی از «روزمرگی» دست و پا می‌زنند؛ انسان‌هایی حیران و سرگردان بین «محل کار» و «منزل»، که اوج هم‌تشان، رفاه و لذت بیش‌تر است؛ حتی کسانی که به زعم خود بیش از دیگران «می‌فهمند» و «دغدغه» دارند، لذت «فهمیدن» را دنبال می‌کنند، اما «محتوای» فهمشان، ایشان را به چیزی جز حیرت بیش‌تر نمی‌رساند! مردمی که زحمت پرداختن و تعمق در اندیشه‌های ژرف و افکار عمیق را به خود نمی‌دهند و جز به درآمد بیش‌تر، زندگی راحت‌تر یا نهایتاً عشق و عاطفه و نوع‌دوستی و دست‌گیری بیش‌تر از سایر انسان‌ها «نمی‌توانند» بیندیشند؛ چرا که «سیاست‌مداران» و ارباب «زر» و «زور» و «تزویر» اندیشه‌های خود را در بسته‌بندی‌های فریبنده از طریق «رسانه‌ها» به ایشان القا می‌کنند!

این مصیبت وقتی مضاعف می‌شود که خزعبلات القاء شده توسط رسانه‌ها به لطف دکان‌داران دین و مذهب، رنگ «قداست» نیز به خود بگیرند؛ آن وقت است که «تعصب»، اندک رمقی باقی‌مانده در «عقلانیت» مردم را می‌گیرد و از ایشان سیاهی لشکری می‌سازد قوی، مستحکم، با اراده، اما سوار بر مرکب احساس؛ انسان‌های سبک‌مغز و پر شور که به یک اشاره‌ی «مراد» خود، کوه را جابه‌جا می‌کنند؛

۱. عنایت داشته باشید به رسمیت یافتن اعمال شنیع و غیر اخلاقی چون هم‌جنس‌بازی یا ازدواج با حیوانات در اروپا!

اما لحظه‌ای به حاصل اعمال خویش نمی‌اندیشند!

با یک مرور ساده بر آیات قرآن، مشاهده می‌شود که در نگاه خداوند، «اکثریت»، نه تنها مورد حمایت نیستند که آماج توبیخ قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَأِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (انعام / ۱۱۶)؛ «اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ آنان فقط از گمان پیروی می‌کنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می‌زنند.» و وعده‌ی شیطان پس از عصیان در برابر خداوند: ﴿ثُمَّ لَا تَنبَهُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف / ۱۷)؛ «سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت.»

آیات زیر تنها نمونه‌های دیگری از توصیف اکثریت مردم توسط قرآن کریم است:

۱. ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾ (اعراف / ۱۰۲)؛ «و برای بیشتر آنان هیچ‌گونه پای‌بندی و تعهدی نیافتیم، و در حقیقت بیشتر آنان را نافرمان یافتیم.»

۲. ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ (یونس / ۳۶)؛ «و بیشتر آنان جز از ظن پیروی نمی‌کنند، یقیناً ظن چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهند، داناست.»

۳. ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یونس / ۵۵)؛ «آگاه باشید! مسلماً آنچه در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره‌ی مالکیت و فرمانروایی خداست. بدانید که بی‌تردید وعده‌ی خدا حق است، ولی بیشترشان نمی‌دانند.»

۴. ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف / ۴۰)؛ «شما به جای خدا جز نام‌هایی که خود و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید نمی‌پرستید، خدا هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده‌است. حکومت فقط از آن خداست، او فرمان داده که جز او را نپرستید. دین پابرجا و حق همین است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

۵. ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یوسف / ۱۰۳)؛ «و بیشتر مردم هر چند رغبت شدید داشته باشی، ایمان نمی‌آورند.»

۶. ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف / ۱۰۶)؛ «و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آن‌که شرک می‌ورزند.»

۷. ﴿الْمَرَّةَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (رعد/ ۱)؛ «المر * این آیات کتاب است، و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، ولی بیش تر مردم ایمان نمی آورند.»

۸. ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (نحل / ۳۸)؛ «با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسانی را که می میرند، بر نمی انگیزد!! آری (بر می انگیزد)، این وعده ی حقی بر عهده ی اوست، ولی بیش تر مردم نمی دانند.»

۹. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ (اسراء / ۸۹)؛ «و همانا در این قرآن برای مردم از هر مثلی بیان کردیم، ولی بیشتر مردم جز کفر نخواستند.»

۱۰. ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ (انبیاء / ۲۴)؛ «آیا به جای خدا معبودانی اختیار کرده اند؟ بگو: برهانتان را بیاورید، این یادآور امت من و یادآور امت های پیش از من است؛ بلکه بیش ترشان حق را نمی شناسند و به این سبب از آن روی گردانند.»

۱۱. ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ حِجَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ (مؤمنون / ۷۰)؛ «یا می گویند: نوعی دیوانگی در اوست؟ بلکه او حق را برای آنان آورده است، و بیش ترشان حق را خوش ندارند.»

۱۲. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان / ۴۴)؛ «آیا گمان می کنی بیش تر آنان می شنوند، یا عقل را به کار می بندند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه ترند!»

۱۳. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ (فرقان / ۵۰)؛ «ما آن را میان آنان گردانیدیم تا متذکر شوند، ولی بیش تر مردم جز به ناسپاسی و کفران رضایت ندادند.»

۱۴. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء / ۸)؛ «یقیناً در این نشانه ای است، ولی بیش ترشان ایمان نمی آورند.»

۱۵. ﴿وَ إِنْ رَبُّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (نمل / ۷۳)؛ «و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلی بزرگ است، ولی بیش ترشان سپاس نمی گزارند.»

۱۶. ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم / ۶)؛ «خدا این وعده را داده است؛ و خدا از وعده اش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم علم ندارند.»

۱۷. ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾ (روم/ ۴۲): «بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که سرانجام کسانی که پیش‌تر بودند چگونه بود؟ بیش‌تر آنان مشرک بودند.»

۱۸. ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (لقمان/ ۲۵): «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خدا. بگو: همه‌ی ستایش‌ها ویژه‌ی خداست، بلکه بیش‌ترشان علم ندارند.»

۱۹. ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ (زخرف/ ۷۸): «به راستی ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیش‌تر شما حق را خوش نداشتید.»

۲۰. ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (دخان/ ۳۹): «ما آن دو را جز به حق نیافریدیم، ولی بیش‌ترشان علم ندارند.»

این «اکثریت» تحت تأثیر «تبلیغات» متأثر از آخرین یافته‌های «روان‌شناسی» و «جامعه‌شناسی» و آکنده از «دروغ» و «تزویر» و «وعده»، بر انتخاب کسی به اجماع می‌رسد که از مشاوران پخته‌تر، پشتیبان‌های مالی بزرگ‌تر و برنامه‌های تبلیغاتی جذاب‌تر برخوردار باشد و یقیناً چنین شخصی، «شایسته‌ترین» نخواهد بود؛ چراکه شایستگان، اهل حقیقت‌اند، نه دروغ و اهل صداقت‌اند، نه فریب.

در نظام «جمهوری» این «اکثریت»، به جای «خدا» تعیین‌کننده‌ی حاکمان جامعه و کارگزاران ایشان است و به هیچ عنوان نیاز به شرح و توضیح نیست که حاصل این جایگزینی شرک‌آلود و گاه کفرآمیز چه می‌تواند باشد؛ چراکه نتایج فاجعه‌بار این وضعیت هم‌اکنون گریبان‌گیر جوامع انسانی است. «تبعیض و بی‌عدالتی»، «قتل و کشتار و خون‌ریزی»، «رفاه بیش‌از حد اقلیتی حریص در مقابل رنج و زحمت اکثریتی محروم»، «انحطاط اخلاقی»، «از هم پاشیدگی خانواده‌ها» و ... تنها قطره‌ای از اقیانوس فجایع روزافزون جوامع انسانی است.

آن‌چه قلب را به درد می‌آورد این است که: «شخصی» که علی‌رغم شهرت و آوازه‌ی جهانی و داعیه‌ی علم و تقوا و تخصص دینی، چنین تفاوت فاحشی را بین «توحید» و «شرک» نمی‌بیند؛ در چشم توده‌ی عظیمی از همان «اکثریت»، جایگاهی در حد معصوم می‌یابد و مدعی «ولایت رسول الله» می‌شود! عجیب‌تر آن که بی اطلاع از موضع قرآن و خلفای خداوند در مورد «اکثریت»، آن قدر به رأی و نظر ایشان بها می‌دهد که بارها پس از شکست خوردن یا شکست دادن منتخبان مردم در اداره‌ی امور جامعه، سوگند می‌خورد که از ابتدا به عدم شایستگی فرد مذکور واقف بوده و به احترام رأی مردم سکوت کرده و منتظر نشسته است تا مردم خود به اشتباهشان پی ببرند! آن هم اشتباهی که بنا به ادعای افراد و رسانه‌های تحت

فرمان وی، هزینه‌های سنگین و غیر قابل جبرانی را به مردم تحمیل کرده است.^۱

سخن آخر این که عامل اصلی وضعیت تأسف بار و رو به اضمحلال جامعه‌ی امروز ایران، نه انتخاب این شخص و آن شخص، یا خیانت این جناح و آن گروه، که بنا نهادن اداره‌ی جامعه بر یک نظریه‌ی شاذ و باطل است که در درون خود دچار تضادی عمیق و اصلاح نشدنی است.

لذا به جاست که مردم ایران، چشم و گوش و عقل را از جادوی رسانه‌های رهایی بخشند و حقایق را ببینند و بشنوند و آزادانه ببندیشند. به جاست پس از سال‌ها پیروی از این عارف و آن فقیه، طوق تقلید از گردن عقل باز کنند و به دو دستاویز نجات‌بخش پیامبرشان، یعنی قرآن کریم و اهل بیت صلوات الله علیهم چنگ زنند و پیش از آن که دیر شود، «توحید» را جایگزین نظام «شرک» نمایند. به جاست به ندای «منادیان ندای لایمان» که آن‌ها را از بردگی و بندگی «اجبار و رهبان» به بندگی «خدای رحمان» فرا می‌خواند، گوش فرا دهند و برای زمینه‌سازی حکومت آخرین ذخیره‌ی الهی، مهدی صلوات الله علیه، قیام نمایند.

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «آزموده را آزمودن خطاست!»

تاریخ تعلیق: ۱۳۹۶/۶/۵

نویسنده تعلیق: پور حنیف

تعلیق شماره: ۱

رهبر فقید نظام ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی عنوان کرد: «فقط جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر»^۲، ولی سؤال این است که آیا اصلاً چنین ملغمه‌ای قابل تحقق است؟ اگر قابل تحقق است به چه شکل خواهد بود؟ چه پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت؟ و اگر قابل تحقق نیست چرا؟ و باید پرسید این نظریه‌ی عجیب و غریب بر چه مبنایی تبیین شده است؟! البته بی‌پرده بگویم که بنده در این مقاله بیشتر نظر خودم را بیان می‌کنم و به اسناد تاریخی و سیاسی و اجتماعی، کمتر تکیه کرده‌ام، به دلیل اینکه منابع ادعاهای مطرح شده در این مورد آن قدر واضح و مبرهن است که بعید می‌دانم برای محقق بی‌طرف، نیازی به ذکر باشد و هر شخص عاقل و منصفی آن را تایید می‌نماید.

در ابتدا تعریف مختصری از دو کلمه‌ی جمهوری و اسلامی بیان می‌دارم. «جمهوری» به معنای حکومتی است که زمام آن به دست نمایندگان مردم است^۳، چنانکه مسئولان ارشد نظام ایران بارها و بارها خصوصاً در مراسم سیاسی از جمله ۱۲ فروردین هر سال، عدد ۹۸/۲ درصد را برای تأیید نظامشان از سوی مردم عنوان می‌کنند. با فرض صحت چنین درصدی بیش از ۹۸ درصد مردم ایران در سال ۱۳۵۸ به جمهوری اسلامی آری

۱. ماجرای انتخاب و عزل آقایان بنی‌صدر و منتظری را بررسی کنید.

۲. صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۳۵۳.

۳. لغت نامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ فارسی عمید، ذیل کلمه جمهوری.

گفتند و کمتر از ۲ درصد آنان به آن نه گفتند که بر این اساس، نظر اکثریت مردم آن زمان که اکثراً شیعه مذهب بوده‌اند مبنای مشروعیت نظام حاکم بر ایران شده است. این در حالی است که در اسلام خالص و کامل رأی و نظر اکثریت مردم برای تعیین حاکم هرگز نمی‌تواند حجّیت داشته باشد؛^۱ زیرا حق تعیین حاکم در اسلام از آن خداوند بزرگ است. ناگفته نماند که در حال حاضر همان اکثریت مورد ادعا نیز دیگر حاضر به تأیید و استمرار چنین نظامی نیستند و این در واقع آشکارا بیان می‌دارد که جمهوری و رأی اکثریت، یک مبنای صحیح برای اداره‌ی جامعه اسلامی نیست.

دومین چیزی که حاکمان و مسئولان ارشد نظام ایران بر آن استدلال و احتجاج می‌کنند، اسلامی بودن آن است که البته ضروری است تا تحقیق کنیم و ببینیم به چه حکومتی اسلامی گفته می‌شود؟

واضح و مبرهن است که منظور بنیانگذار نظام ایران از اسلام، قرائتی خاص از مذهب شیعه بر مبنای نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه بوده که یک نظریه‌ی شاخ فقهی است.^۲ اصلی‌ترین وجه تمایز قرائت شیعی از اسلام با قرائت اهل تسنن از آن (که در واقع بزرگ‌ترین قرائت غیر شیعی از اسلام است)، موضوع جانشینی، خلافت و امامت بعد از پیامبر مکرم اسلام است. در واقع می‌توان گفت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وجه اختلاف میان شیعه و سنی همین موضوع جانشینی رسول خدا (ص) بوده و بقیه اختلافات از همین وجه اصلی منشعب شده‌اند.

اهل تشیع قائل به امامت امام معصوم پس از پیامبر به نصّ صریح آن حضرت و امر الهی هستند، ولی اهل تسنن قائل به مبنای و موازین دیگری از جمله اجماع صحابه، تعیین شورا، یا نصب توسط خلیفه‌ی قبلی هستند. بر این اساس، سوالات مهمی که باید از شیعیان عموماً و از عالمان آن‌ها خصوصاً پرسیده شود این است:

چگونه است که شما در مورد هر یک از امامان در گذشته چنین مبنایی (نص صریح معصوم و امر الهی) را به تفصیل بیان می‌کنید و توضیح می‌دهید، ولی در مورد امام زنده که قاعداً در مورد او نیز باید چنین قاعده‌ای جاری گردد، بلافاصله زمین بازی و قواعد آن را عوض می‌کنید و نایبانی برای او می‌تراشید که خودش هیچ نقش و دخالتی در نصب و تعیین آن‌ها نداشته است؟!

می‌گویید امام زنده غایب است! خب بفرمایید که علت غیبت او چیست؟ مگر نه این است که او را معصوم می‌دانید؟ آیا ممکن است امام معصوم بدون هیچ دلیل عقلی و شرعی غایب شود و امت را بدون سرپرست رها کند؟

چرا افرادی غیر معصوم را نایب امام معصوم قرار داده‌اید و تمام اختیارات او را به آن‌ها تفویض کرده‌اید؟ آیا او به شما چنین اذنی داده است؟!

۱. کتاب شریف بازگشت به اسلام، صفحه ۵۰.

۲. ولایت فقیه و حکومت اسلامی، روح‌ا... خمینی.

آیا اگر بر فرض در سال‌های قبل از انقلاب ۱۳۵۷، کسی غیر از مرحوم آقای خمینی، رهبری جریان ضد حاکم وقت را به دست می‌گرفت و کیاست و سیاست بیشتری در انجام کارها داشت، باز هم او را امام یا نائب امام لقب می‌دادید و پیروی از دستورات او را پیروی از دستورات خدا و پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت می‌دانستید؟

مگر نه این است که شیعیان (جمهور مردم ایران)، اهل تسنن را به خاطر عدم تمکین از سخن پیامبر خدا (ص) درباره‌ی جانشینی علی (ع)، در گمراهی می‌پندارند؟ پس چرا خود، به جای قبول حاکم منصوب و موجود از طرف خدا و منصوص از طرف رسول خدا (ص)، مانند اهل تسنن آن را به رأی گذاشته‌اند؟

شما که به اصحاب رسول خدا (ص) همیشه معترض بوده‌اید و آن‌ها را تکفیر می‌کنید، پس چرا همانند آنان به اجماع شیوخ تن داده‌اید؟! مگر خبرگان رهبری کاری غیر از اهل شورا یا اهل سقیفه انجام می‌دهند؟ آیا چنین یک بام و دو هوایی قابل قبول خواهد بود؟ شما مدعی هستید که فقیهان شیعه، نایب امام و حاکم بر امور مسلمانان و شیعیان در زمان غیبت هستند، در حالی که این تناقض عجیبی است! مگر می‌شود حاکمی که خود حکومتی در دست ندارد، بتواند جانشینی برای خود تعیین نماید و حکومت نداشته را به دیگری واگذار کند؟!

ضروری است که عالمان و فقیهان شیعه به جای تکفیر، تفسیق، توهین و عصبانیت، به ذکر دلایل و مستندات خود بپردازند و افکار عمومی جهان اسلام را قانع کنند و یا با قبول حقیقت، به دعوت علامه منصور هاشمی خراسانی لبیک گفته و ایشان را در زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام یاری نمایند.

از آنجایی که مبانی جمهوریت و دموکراسی با مبانی اسلام متفاوت است، لذا عملاً اجتماع آن‌ها با هم غیر ممکن است و تجربیات حاصل شده در طول چهل ساله گذشته، خود بهترین گواه بر آن است. این در حالی است که همواره بین نماینده‌ی جمهوری یعنی رئیس جمهور با نماینده اسلام مورد نظر آقایان یعنی ولی فقیه، اختلاف و تعارض وجود داشته و این تعارض و تشتت در تمامی ارکان و اجزای این نظام قابل مشاهده است.

بر اساس مبانی اسلام خالص و کامل، حق حاکمیت تنها از آن خداوند بزرگ است و حکومت خداوند از طریق حکومت خلیفه‌اش محقق می‌شود؛ زیرا خداوند در هر زمان یک خلیفه از میان انسان‌ها انتخاب و نصب می‌نماید^۱ و خلیفه‌ی خداوند در زمان ما بر اساس اخبار متواتر امام مهدی علیه السلام است و لذا هر شخص دیگری غیر از او اگر چه عالم و فقیهی مشهور از نسل حضرت فاطمه (س) باشد، نمی‌تواند جای امام مهدی علیه السلام را بگیرد و اگر حکومتی تشکیل دهد، آن حکومت اسلامی نیست، بل طاغوتی است که به جای خداوند سبحان پرستیده می‌شود.

۱. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰.

همان گونه که علامه منصور هاشمی خراسانی در کتاب شریف بازگشت به اسلام تبیین کرده‌اند، اقامه‌ی کل و عین اسلام همواره ممکن و ضروری است^۱ و این امر تنها از طریق حاکمیت امام مهدی علیه السلام محقق خواهد شد. نتایج حاصل شده در چهل سال گذشته ثابت نموده است که اگر حکومتی به نام اسلام تشکیل شود و بخواهد برخی از اجزاء اسلام را بدون در نظر گرفتن سایر اجزاء پیاده کند، خواسته یا ناخواسته خسارات جبران‌ناپذیری بر اسلام و مسلمین وارد می‌نماید.

حاصل آنکه نظام ایران علی‌رغم ادعا از اسلامی بودن تهی است، حتی اگر شعار دهد و یا در قانون اساسی خود و سایر قوانین زیرمجموعه، نام اسلام را درج نماید؛ زیرا تنها نظامی اسلامی است که خلیفه‌ی منصوب از طرف خداوند در مرکز آن باشد و این از جمله‌ی واضحات است و هرگز نمی‌توان بر اساس اهواء و خواسته‌های حاکمان یک سرزمین یک حکومت را اسلامی نامید

امید است مسلمانان با دوری از موانع شناخت و با اتکاء به یقینات و مسلمات اسلامی، زمینه‌ی ظهور آخرین خلیفه‌ی خداوند امام مهدی علیه السلام را فراهم آورند تا عین و کل اسلام اجرا گردد و عدالت در تمام جهان محقق شود ان شاء الله.

والسلام علی من اتبع الهدی



۱. کتاب شریف بازگشت به اسلام، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۳.